

روزی دیوژن به هنگام دوره‌گردی، اسیر دزدان دریایی شد. چون او را به بازار برده فروشان بردند و کسی به خریدش آمد او رو به خریدار کرد و گفت: «ای غلام بیا آقایی بخر!»
می‌گویند دزدان دریایی از این حرف به قدری خوششان آمد که بند از پای او برداشتند و او را به خانه بردند.

دیوژن مدتی معلم آن‌ها بود و اظهار می‌داشت: «برای من چه تفاوت می‌کند که معلم راهزنان دریایی باشم یا دزدان اجتماعی.» و سرانجام در ازای دانش، آزادی‌اش را به او بخشیدند.
می‌گویند دیوژن همان روز دیده از جهان فرو بست که اسکندر از دنیا رفت!

در افسانه آمده است که در موقع عبور از رودخانه استیکس دیوژن و اسکندر به هم رسیدند.
پس از سلام و علیک اسکندر گفت: «خوب ما باز به هم رسیدیم... دو تن فاتح و غلام.»
دیوژن جواب داد: «آری ما به هم رسیدیم. دیوژن فاتح و اسکندر غلام! تو غلام شهوات خویش بودی و من آقای خود بودم.» و در پایان چون به راه جاویدانی گام نهادند این دیوژن بود که ره می‌نمود، نه اسکندر.